



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعضی از برادران سوال می کنند که اگر مسئله ی ولایت تا این اندازه روشن است پس چرا در کلمات فقهاء و امام رضوان الله علیه منعکس نیست؟ از این جهت باید توجه داشته باشیم که مسئله ی زمان و مدیریت زمان بسیار مهم است، از طرفی ما روزهای چهارشنبه بحثی در نهج البلاغه داشتیم، در جای جای نهج البلاغه حضرت امیر علیه السلام درباره ی زمان و تأثیر زمان مطالبی را بیان فرموده اند با اینکه ایشان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله پس از گذشت ۲۵ سال حکومت را در دست گرفتند اما در این ۲۵ سال جریانهای فراوانی بر خلاف اسلام بوجود آمده که حضرت امیر علیه السلام بابت آنها ابراز تأسف می کنند حالا در نظر بگیرید اگر قرن ها مردم از حکومت الهی محروم باشند چه خواهد شد، بنابراین بحث نهج البلاغه ای که امروز داریم خودش دلیلی برای بحث ولایت فقیه می باشد .

مورد اولی که حضرت امیر علیه السلام در مورد زمان سخن گفته اند در نامه ای است که به مالک اشتر نوشتند (نامه ۵۳ و طولانی ترین نامه ی نهج البلاغه است و در آن کامل ترین دستور برای اداره ی یک جامعه بیان شده است و الان در سازمان ملل به عنوان یک منشوری که کامل تر از آن در امور سیاسی و اداره ی جامعه نوشته نشده نگه داری می کنند) که در بخشی از آن می فرمایند: ﴿فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَتُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا﴾ .

خوب واما مورد دوم در خطبه ۳۲ نهج البلاغه طبق شماره گذاری فیض الاسلام می باشد که حضرت درد دل های فراوانی در مورد زمان دارند (این نامه در شرح خوئی جلد ۴ صفحه ۴۸ و در شرح ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۱۷۴ و در شرح بحرانی جلد ۲ صفحه ۶۲ و در شرح فی ضلال جلد ۱

صفحه ۲۱۱ ذکر شده است) و بسیار عجیب است، حضرت می فرمایند: ﴿أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ، وَزَمَنٍ كُنُودٍ، يُعَدُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئًا، وَيَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُتُوءًا، لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عِلْمُنَا، وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهْلُنَا، وَلَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا.

وَيَقِي رَجَالٌ غَضَّ أَبْصَارَهُمْ ذِكْرُ الْمَرْجِعِ، وَأَرَاقَ دُمُوعِهِمْ خَوْفُ الْمَحْشَرِ، فَهُمْ بَيْنَ شَرِيدِ نَبَادٍ، وَجَائِفِ مَقْمُوعٍ، وَسَبَاكِتِ مَكْعُومٍ، وَذَاعِ مُخْلِصٍ، وَتَكَالَانَ مُوجِعٍ، قَدْ أَخْمَلَتْهُمْ التَّقِيَّةُ، وَشَرِمَلَتْهُمْ الدَّلَّةُ، فَهُمْ فِي بَحْرِ أَجْبَاجٍ، أَفْوَاهُهُمْ ضَامِرَةٌ، وَقُلُوبُهُمْ فَرِحَةٌ، قَدْ وَعَتُوا حَتَّى مَلُّوا، وَفَهَرُوا حَتَّى ذَلُّوا، وَقَتِلُوا حَتَّى قَلُّوا﴾ .

مورد سوم کلام حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۱۲۹ می باشد که می فرمایند: ﴿وَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي زَمَنٍ لَا يَزْدَادُ الْخَيْرَ فِيهِ إِلَّا إِذْبَارًا، وَلَا الشَّرَّ فِيهَا إِلَّا إِفْبَالًا﴾ .

مورد چهارم در خطبه ۴۱ می باشد که حضرت فرموده: ﴿وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الْعَدْرَ كَيْسًا، وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيلَةِ. مَا لَهُمْ! قَاتَلَهُمُ اللَّهُ﴾ .

مورد پنجم در خطبه ۲۲۴ می باشد که حضرت فرموده: ﴿وَاعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ أَنْكُمْ فِي زَمَانٍ الْقَائِلُ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ، وَاللَّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ﴾ .

باید دقت داشته باشید که در ۲۵ سال بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله چقدر تغیر در زمان بوجود آمده که اینقدر مفسد و جنایات دل حضرت امیر علیه السلام را به درد آورده که حضرت اینطور فرموده اند! .

مورد پنجم نامه ای است که حضرت برای فرزندش امام مجتبی علیه السلام نوشته که نامه ۳۱ نهج البلاغه است و در آن فرموده: ﴿إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ﴾ .

اینها دلالت دارند بر اینکه زمان یعنی حوادث زمان و رخ دادها و اهل آن، مردم اگر به حال خودشان رها شوند و مدیریت در زمان نشوند معلوم است که افرادی از قدرشان سوء استفاده خواهند کرد و ظالم و مظلوم و غنی و محروم و مفسد فراوانی در جامعه بوجود می آید لذا جامعه به مدیر نیاز دارد و وقتی که در ۲۵ سال بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله وضع جامعه اینطور شده قطعاً در زمانهای طولانی مفسد خیلی زیادی پدید خواهد

آمد بنابراین یکی از بحثهای نهج البلاغه همین موضوع زمان و مدیریت آن می باشد و اینکه اگر مردم به حال خودشان رها شوند مفسد فراوانی در جامعه بوجود خواهد آمد .

سابقاً که ما در همین جا بحث نهج البلاغه داشتیم عرض کردم و در نفس المهموم نیز ذکر شده که حضرت امیر علیه السلام شبی با میثم تمار به بیابان رفتند، حضرت به میثم فرمود تو اینجا باش من برمی گردم، میثم تمار توقف کرد و منتظر ماند منتهی زمان طولانی شد فلذا رفت و دید حضرت امیر علیه السلام سرش را درچاه کرده و درد دل می کند و می گوید: ﴿وَفِي الصُّدْرِ لِبَاقَاتٍ إِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرِي نَكَتُ الْأَرْضَ بِالْكَفِ وَأَبْدَيْتُ لَهَا سِرِّي فَمَهْمَا تُثْبِتُ الْأَرْضُ فَذَاكَ الثَّبْتُ مِنْ بَدْرِي﴾، در سینه درد دل ها و نیازهایی است که وقتی تنگی می کند زمین را با کف دست می شکافم و اسرارم را در آن می گذارم، پس هرگاه زمین چیزی رویاند از آن بذری است که من کاشته ام، بنابراین بحث زمان که در جای جای نهج البلاغه به آن اشاره شده با بحث ما مرتبط است زیرا دلالت دارد بر اینکه وقتی در ۲۵ سال بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله یک حاکم برحق در رأس جامعه نبوده این همه مفسد بوجود آمده در طول قرن ها چه خواهد شد! پس زمان مدیر لازم دارد و آن مدیر یا باید پیغمبر و یا امام معصوم و یا قائم مقام امام باشد .

خوب و اما نمونه ی دیگری را بیان می کنم هم در جواب آن سؤالی که در اول بحث مطرح شد که اگر مسئله ی ولایت تا این اندازه روشن است پس چرا در کلمات فقهاء و امام رضوان الله علیه منعکس نیست؟ امام رضوان الله علیه در اول بحث ولایت فقیه دارند که گفته شود چرا بحث ولایت فقیه در کلمات فقهاء نیست ما عرض می کنیم که هست ولی باید توجه داشته باشیم که بعضی ها نمی توانستند صریحاً این اعتقادشان را بیان کنند مثلاً یکی از علماء بزرگ ما ملا محمد تقی برغانی مشهور به شهید ثالث است که از علماء بزرگ قزوین می باشد، ایشان در جنگی که بین ایران و روسیه واقع شد در رکاب سید محمد مجاهد حضور داشته، داستان جنگ اول و جنگ دوم با روسیه و شکست ایران را قبلاً عرض کردیم، علت اصلی شکست ایران عباس میرزا پسر فتحعلی شاه و ولیعهد آن موقع بود، روسیه به عباس میرزا

و سران لشگرش گفت اگر علماء غالب شوند سید محمد مجاهد حکومت را از شما خواهد گرفت فلذا اگر شما تن به شکست بدهید ما ضامن می شویم که حکومت را برای قاجار حفظ کنیم به همین جهت عباس میرزا عمداً تن به شکست داد، خلاصه اینکه بعد از جنگ فتحعلی شاه علماء را جمع کرد و از آنها سوال کرد که چرا ما در این جنگ شکست خوردیم؟ کسی جرأت نکرد علت شکست را به شاه بگوید فقط محمد تقی برغانی گفت علتش شما هستید زیرا شما و فرزندان عباس میرزا مقاومت نکردید و عمداً تن به شکست دادید، سپس ایشان از تهران به قزوین برگشت و در باب ولایت فقیه مطالبی را نوشت و پخش کرد من جمله اینکه از این تاریخ ما باید بدانیم که علت شکست ما آن است که یک فقیه در رأس حکومت نیست، فتحعلی شاه او را به تهران احضار کرد و ملا محمد تقی رفت و به شاه گفت این فتوای من است و اصلاً فتوی نیست بلکه من حکم داده ام به اینکه مثل شما نباید حکومت کند، برخی از علماء درباری از فتحعلی شاه حمایت کردند و خلاصه فتحعلی شاه ملا محمد تقی را به عتبات تبعید کرد، و ذکر شده که ملا محمد تقی در طول عمرش با شیخیه و بایه هم مبارزات زیادی داشته و همیشه آروزی شهادت هم داشته و بالاخره نیز به شهادت رسید و در شاه زاده حسین قزوین دفن شد، علی ای حال این یک نمونه ای بود که علماء ما در آن زمان ها قدرت کافی برای بیان مسئله ولایت فقیه نداشتند .

بقیه ی بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمد و آله الطاهرين